

ایر قهرمان‌های نازنین یا دشمن مردم؟

استودیوهای مارول و دیزنی جدیدترین محصول مشترکشان در «جهان سینمایی مارول» را کمتر از ۱۰ روز پیش روانه پرده سینماها کردند...



آیدا تدین: استودیوهای مارول و دیزنی جدیدترین محصول مشترکشان در «جهان سینمایی مارول» را کمتر از ۱۰ روز پیش روانه پرده سینماها کردند

که به طرز غافلگیرکننده‌ای با استقبال سینماورها روبه‌رو شد تا جایی‌که رکوردهای گیشه را در دنیا جابه‌جا کرد.

فیلم ایر قهرمانی «انتقام» جوان: جنگ بی‌نهایت (Avengers: Infinity War) به کارگردانی آنتونی روسو و جان روسو- معروف به برادران روسو- با بودجه‌ای نزدیک به ۳۰۰ تا ۴۰۰ میلیون دلار تهیه و تولید شده است. روز پنجم آوریل، این فیلم ۱۴۹ دقیقه‌ای به باشگاه میلیاردری‌های جهان پیوست.

اما روند موفقیت‌های نوزدهمین فیلم مارول به همین‌جا ختم نمی‌شود. جنگ بی‌نهایت بلافاصله بعد از ۳ روز اکران در سینماهای دنیا «جنگ ستارگان ۷» را پشت‌پشتی و با ۲۵۷ میلیون دلار فروش افتتاحیه در گیشه آمریکا و ۶۳۰ میلیون دلار در گیشه دنیا رکورد پرفروش‌ترین افتتاحیه تاریخ را شکست. بیشتر منتقدان (۸۴ درصد در سایت نظرسنجی «راتن تومیتوز»؛) هم نسبت به فیلم جدید انتقام‌جویان واکنش مثبت نشان داده‌اند.

داستان فیلم ۲ سال بعد از وقایع «کاپیتان آمریکا: جنگ داخلی» رخ می‌دهد و انتقام‌جویان و نگهبانان کهکشانی با هم متحد می‌شوند تا تانوس شیطان را از تخت فرمانروایی بین کهکشانی به زیر بکشند.

از جمله سرشناس‌ترین چهره‌های این فیلم پریازیکر می‌توان به رابرت دونی جونور (مرد آهنی)، کریس «همزورث (ثور)، کریس ایونز (کاپیتان آمریکا)، اسکارلت جوهانسن (بیوه سیاه)، چادویک بوسمن (پلنگ سیاه)، کریس پرت (استارلرد)، بندیکت کامبریج (دکتر استرنج) و مارک رافالو در نقش هالک اشاره کرد. برادران روسو ساخته جدیدشان را براساس فیلمنامه مشترک کریستوفر مارکوس و استیون مک‌فیلی کارگردانی کرده‌اند.

وقتی این آمار و ارقام سرگیجه‌آور به گوش‌تان می‌خورد اگر بیرون گود باشید و شناختی از دنیای ایر قهرمان‌ها نداشته باشید با خودتان فکر کنید این میزان استقبال از فیلمی تا این حد فانتزی و خیالی چه معنا و منطقی دارد. در عین حال، ممکن است کاملاً درون گود باشید و ایر قهرمان‌های کتاب‌های مصور مارول و دی‌سی، هوش از سرتان برده باشند و برای رونمایی از هر محصول جدید این دو استودیو لحظه‌شماری کنید. اما شاید بد نباشد در آستانه جنجال اخیر انتقام‌جویان از دنیای خیالی ایر قهرمان‌ها فاصله بگیریم و کمی از منظر منطقی مشاهده‌شان کنیم.

کسانی که ایر قهرمان‌ها و دنیای‌شان را می‌شناسند همیشه آنها را به‌عنوان موجوداتی ناکامل، نجیب و شریف و در جبهه مردم در نظر گرفته‌اند اما فقط کافی‌ست برای یک لحظه این معادله را از زاویه‌ای متفاوت نگاه کنید. آن وقت برای‌تان روشن می‌شود که شاید این ایر قهرمان‌های نازنین صرفاً هواداران خطرناک جناح تندرو هستند و نه دوستدار من و شما.

دکتر استرنج (با بازی بندیکت کامبریج) جایی در اواسط جنگ بی‌نهایت می‌گوید: «دیگه به آخر بازی رسیدیم». او درباره نبرد عظیم علیه «تانوس» شخصیت ابرشروری حرف می‌زند که تهدید کرده نیمی از جهان را نابود خواهد کرد. برای متوقف کردن تانوس به تک‌ایر قهرمان‌های مارول که دیزنی امتیازشان را خریداری کرده نیاز است.

دکتر استرنج در عین حال به ما یادآور می‌شود که جنگ بی‌نهایت حد اعلا پروژیه‌ای

چندوجهی و جاه‌طلبانه؛ بهترین شکل ممکن و ساختاری بغایت یکدست و هماهنگ به تصویر کشیده شده است؛ جهانی سینمایی که در مدت بیش از یک دهه و در قالب تقریباً 20 فیلم به مخاطب سینما و به ویژه هواداران ژانر ابرقهرمانی عرضه شده است.

با این همه، احتمال دارد جنگ بی‌زنجیر؛ نهایت نمایانگر شکل دیگری از پایان بازی باشد. فیلم‌های ابرقهرمانی بی‌زنجیر؛ شک قصه موفقیت هالیوود مدرن؛ اند. با تلفیق صحنه‌های پولساز با مضامین اجتماعی و سیاسی، آنها خر و خرما را یک‌جا داشته‌اند و هیچ نشانه‌ای مبنی بر اینکه جذابیت‌شان رو به افول است وجود ندارد. اما هرچه زمان گذشته ژانر ابرقهرمانی بیش از پیش به مرز تناقض‌های خودش نزدیک‌تر شده بالاخره یک‌جا دچار فروپاشی خواهد شد.

در فیلم «کاپیتان آمریکا: جنگ داخلی»؛ که پیش از «جنگ بی‌زنجیر؛ نهایت»؛ اکران شد وزیر امور خارجه آمریکا از سازمان انتقام‌جویان دیدار و به خطرات واضحی اشاره می‌کند که هیچ‌کس حاضر نیست درباره‌شان حرف بزند؛ شبیه فیلمی در اتاق که نادیده گرفته شود. او می‌پرسد: «شما روی گروهی از افراد جهش‌یافته مقیم آمریکا که مکرراً مرزهای مستقل‌شان و نادیده می‌گیرند چه اسمی می‌ذارید؟» کسی می‌گوید: «شون عشق‌شان بکشه قدرت اراده‌شون و به‌کار می‌گیرند و صراحتاً در رابطه با پیامدهای اعمال‌شون دغدغه خاطر ندارند».

مرد آهنی و کاپیتان آمریکا مثل تماشاگران‌شان خود را موجوداتی می‌دانند که عاری از عیب و نقص نیستند و با این حال، ابرقهرمان‌های شرافتمند بی‌سبب با هم متحد نمی‌شوند تا اینکه ناگهان با این احتمال روبه‌رو می‌شوند که شاید خودسرهایی خطرناک، ویرانگر و مهارنشده‌اند. نکته اینجاست که از این دست لحظات عجیب و غریب خودآگاهی در فیلم‌های کمیک‌بوکی بیش از پیش به چشم می‌خورد.

چند دقیقه بعد در همان فیلم چنین دیالوگی از زبان «ویژن»؛ ادا می‌شود: «از 8 سال پیش تا به حال که آقای استارک خودش و به‌عنوان مرد آهنی شناسونده، شمار اشخاص جهش‌یافته با رشد فوق‌العاده‌ای روبه‌رو شده. همزمان با این جریان، شمار حوادث و وقایع آخرالزمانی با نرخی مشابه رو به افزایش گذاشته».

این سوالی است که ارزش پرسیدن دارد: چه چیزی باعث می‌شود ابرقهرمان‌ها آدم‌های خوبی باشند؟ این موضوع در این‌طور فیلم‌ها امری مسلم فرض شده اما احساس ناخوشایندی وجود دارد مبنی بر اینکه به‌رغم همه قصه‌ها درباره قهرمانی و از خودگذشتگی‌شان و همین‌طور درهم‌شکستن تهدیدهای بیگانگان علیه زمین، قطب‌نمای اخلاقی ابرقهرمان‌ها دیگر جهت درست را نشان نمی‌دهد.

بنا به سنت، در پاسخ این پرسش که چرا ابرقهرمان‌ها آدم‌های خوبی هستند، همیشه دلیل بسیار ساده‌ای وجود داشت: آنها طرف ما بودند. «ما»؛ به معنای آمریکا و متحدانش است. سوپرمن که از دنیای خیالی کتاب‌های مصور دی‌سی می‌آید عهد بست «برای مردم عادی بجنگد»؛ او به جنگ بی‌عدالتی و فساد رفت که مثل طاعون در دوران پس از رکود به قلب جامعه‌اش نفوذ کرده بود. بتمن قسم خورد بقیه عمرش را وقف گوشمالی‌دادن همه تبهکاران کند و به این ترتیب، انتقام مرگ پدر و مادرش را بگیرد. زن شگفت‌انگیز با حقیقت و عشق می‌جنگد.

به تعبیری می‌توان گفت که سوپرمن بیشتر گرایش‌های سوسیالیستی داشته، بتمن بیشتر متمایل به جناح راست بوده و زن شگفت‌انگیز شخصیتی ایدئالیست و آرمان‌گراست، با این همه، باز هم همگی طرف ما بودند. به ثبات رسیدن مارول طی سال‌های دهه 1960 قدری این موضوع را پیچیده‌تر کرد. القابی مانند «مردان ایکس»؛ و «پلنگ سیاه»؛ و «اخلاقیات لکه‌دار شد ولی همچنان، کاپیتان آمریکا در برابر هیتلر شاخ و شانه کشید و مرد عنکبوتی (اسپایدرمن) می‌دانست قدرت، مسئولیت به همراه دارد و در مقیاسی وسیع‌تر به مبارزه‌اش با جرم و جنایت ادامه داد؛ آدم‌های خوب.

آنها هنوز هم آدم‌زنج‌های خوبی بودند؛ زمانی‌که «مرد عنکبوتی»؛ سم ریملی به‌عنوان آغازگر عصر کنونی سینمای کمیک‌زنج‌بوکی در سال 2002 اکران شد حادثه یازده سپتامبر به قدری در خاطر افراد تازه بود که تصویر برج‌های دوقلو را به اجبار از روی پوست‌های فیلم پاک کردند و مضامینی همچون شجاعت درونی و روح جامعه‌طین‌انداز شدند. یکی از نیویورکی‌ها بر سر دشمن مرد عنکبوتی فریاد می‌زد: «با یکی از ما در بیفتی، با همه ما درافتادی»؛ نخستین چرخه فیلم‌های ابرقهرمانی با الگویی مشابه‌دنبال شد؛ به‌خصوص مرد آهنی که نخستین‌بار در سال 2008 اکران شد و به جنگ تروریست‌های خاورمیانه‌ای رفت.

در ادوار گذشته، ابرقهرمان‌هایی نظیر بتمن، مایکل کیتن یا سوپرمن کریستوفر ریو در دنیاهایی خیالی و انتزاعی‌تر حضور داشتند اما به محض اینکه پای ابرقهرمان‌ها به تعامل با واقعیت سیاسی اینجا و اکنون باز شد، روش‌های‌شان موشکافانه‌تر بررسی و واکاوی شد. از اواخر دهه 1980 این احتمال مطرح شد که چه بسا افرادی‌که از به تن کردن لباس‌های خاص و حمله به مردم لذت می‌برند نیازمند ارزیابی روان‌شناختی یا دادگاه جنایات جنگی باشند. گرایش به اعمال خودسرانه تا حد زیادی شبیه به اقتدارگرایی به‌نظر می‌رسد که آن هم تا حد زیادی به‌مثابه فاشیسم است.

تحول دیگری که رخ داد در مسیر سیاست‌های غرب و ایالات متحده بود؛ آن اطمینان اخلاقی پس از حمله یازده سپتامبر به سرعت جایش را به «مبارزه علیه تروریسم» داد و حمله به عراق و افغانستان با خودش شکنجه، کشتار غیرفانونی، آسیب‌های جانبی، عوام‌فریبی، نظارت جمعی و دیگر اشکال سوءاستفاده را در بارگاه «آدم‌های خوب» به ارمغان آورد. در همان زمان، انتقام‌جویان و «لیگ عدالت» فیلم‌های ابرقهرمانی را وارد فاز تازه‌ای کردند. پرسش‌های مربوط به ارزش‌های فردی با تبدیل‌شدن به پرسش‌هایی درباره ارزش‌های جمعی از جمله قدرت و وفاداری شخصی، سیاسی و حتی سیاره‌ای پیچیده‌تر شد.

فیلم‌های کاپیتان آمریکا به‌عنوان روح سیاسی جهان سینمایی مارول این تغییر و تحول را پی گرفتند. در فیلم اول انتقام‌جویان که سال 2011 روی پرده رفت کاپیتان آمریکا نمونه‌ای تیپیکال از آدم‌خوب‌هاست. در فیلم «سرباز زمستان»؛ دنباله‌ای که سال 2014 اکران شد یقیناً اخلاق سنتی‌اش قادر به درک و هضم برنامه‌های دولت امروز آمریکا به‌منظور نظارت جهانی و حمله با هواپیماهای بدون سرنشین نیست. او به این نتیجه می‌رسد که «این آزادی نیست؛ رعب و وحشت است» و به دولت پشت می‌زند.

در عصر ادوارد اسنودن و نبردهای ستیزه‌جویانه از راه دور، چنین رویکردی برای یک فیلم ابرقهرمانی، زیادی افراطی بود. با اکران شدن فیلم سوم با عنوان «جنگ داخلی»؛ در سال 2016، کاپیتان آمریکا از پذیرفتن درخواست وزارت امور خارجه مبنی بر موافقت انتقام‌جویان با نظارت سازمان ملل متحد سر باز می‌زند و به همراه جمعی از ابرقهرمان‌های شورشی راهش را جدا می‌کند. این اتفاق صحنه را برای برخورد و رویارویی گروه ابرقهرمان‌های مخالف هم آماده می‌کند؛

مشابه اتفاقی که در «بتمن علیه سوپرمن» افتاد و در هر دو مورد، تفرقه توسط شخص ثالثی مهندسی شده که اطلاعات غلط اینجا و آنجا پخش می‌کند و ابرقهرمان‌ها را علیه یکدیگر می‌شوراند؛ به تعبیری می‌توان گفت که این برخوردها بازتاب‌دهنده وضعیت دو قطبی سیاست آمریکا، بریتانیا و دیگر نقاط دنیا و همین‌طور تلاش‌های خارجی برای ایجاد تفرقه است. شاید هم صرفاً کوشش‌هایی جسورانه در جهت حفظ علاقه تماشاگران به زائر باشد. در هر حال، پرسش مطرح‌شده به قوت خود باقی است: در اینجا آدم‌خوب‌های داستان چه کسانی‌اند؟

تانوس شخصیت شرور جنگ بی‌نهایت است. با داشتن چنین اسمی، مخاطب می‌داند که طرف، آدم خوبی نیست. در عین حال، مثل اهریمن‌های معمول و متعارف کتاب قصه‌ها هم نیست. او نمی‌خواهد امپراتوری راه بیندازد یا قصد ثروت‌اندوزی یا دستیابی به هیچ‌یک از اهداف معمول آدم‌بدها را ندارد. صرفاً می‌خواهد توازن را به جهان هستی برگرداند و در این شکی نیست. او توضیح می‌دهد: «جهان متناهی است»؛ است، منابعش متناهی‌اند.

اگر به حال خود رها شوند، هستی نابود می‌شود؛ روش‌های تانوس به ندرت انسانی‌اند

اما پشت استدلالش منطق نهفته است: تغییرات آب و هوایی و نابودی محیط‌زیست تهدیدهایی بی‌چون‌وچرا هستند. هستی انسان ناپایدارست ولی انتقام‌جویان ناگزیرند انتقام بگیرند. ابرقهرمان‌های نازنین جای آنکه اعتبار استدلال تانوس را به بحث و مناظره بگذارند و اذعان کنند که چیزی باید تغییر کند، یک‌بار دیگر با چنگ و دندان برای حفظ وضع موجود می‌جنگند. دست‌کم در پایان فیلم با این پیام روبه‌رو می‌شویم که عاقبت، دنیای بیرون قادر خواهد بود کاری کند، اگر شنیدن را جدی بگیرد.

<http://www.hamshahrionline.ir/details/405476/cinema/worldcinema>